

خلاصه بحث

در مورد وقت نماز مغرب و عشاء دو طایفه از روایات وارد شده اند که یک طایفه، وقت نماز را استتار شمس دانسته اند، و طایفه دیگر گفته اند که باید حمزه مشرقیه از بالای سر رد بشود تا وقت نماز برسد.

به نظر ما باید اطلاق طایفه اول را با طایفه دوم قید بزنیم.

بنابراین طبق نظر ما وقت نماز مغرب زمانی است که حمزه مشرقیه از بالای سر رد شود.

وقت نماز مغرب و عشاء

بیان شد که آغاز وقت نماز مغرب و عشاء از زمان غروب خورشید است، منتهی در بین علماء اختلاف واقع شده است که مراد از غروب شرعی چیست.

برخی از فقهاء قائل هستند که با استتار قرص خورشید، غروب شرعی نیز محقق می شود و وقت نماز مغرب آغاز می گردد. ولی در مقابل گروه زیادی هستند که از آنها تعبیر به اشهر و بلکه تعبیر به مشهور شده است که صرف استتار قرص را کافی ندانسته اند و گفته اند که باید علاوه بر استتار قرص، حمزه مشرقیه نیز از بالای سر رد بشود تا غروب شرعی محقق گردد.

به هر حال عمده در مقام، نصوص است که این نصوص، دو طایفه هستند.

طایفه اول، نصوصی هستند که بر جواز اکتفاء به استتار قرص شمس دلالت دارند.

این طایفه خود به دو قسم تقسیم می شود:

قسم اول، نصوصی هستند که در آنها تعبیر به استتار قرص شده است؛ به این معنا که با تحقق استتار قرص، وقت نماز مغرب داخل می شود و غروب شرعی تحقق پیدا می کند.

قسم دوم از این طایفه، نصوصی هستند که تعبیر استتار قرص در آنها نیامده، بلکه تعبیر غروب شمس در آنها ذکر شده است.

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۹/۱۱

حالا اگر کسی بخواهد بگوید که مقصود از غروب شمس در این نصوص، غروب عرفی است، که با استتار قرص محقق می شود، این سخن درست نیست. چون می دانیم که در نصوص، برای غروب شمس تحدید واقع شده است، بنابراین قرینه صارفه داریم که مراد از غروب در این نصوص، غروب عرفی نیست.

اما طایفه دوم، به صراحت یا ظهور دارد بر اینکه غروب شرعی زمانی تحقق پیدا می کند که حمرة مشرقیه از قمة الرأس عبور کند، و تا قبل از آن، غروب شرعی تحقق پیدا نمی کند.

نصوص طایفه اول

برخی از نصوصی که ذکر خواهیم کرد مربوط به قسم اول از این طایفه هستند، و برخی هم مربوط به قسم دوم هستند.

صحیحه عبدالله بن سنان

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا عَرَبَتِ الشَّمْسُ فَعَابَ قُرْصُهَا».^۱

صحیحه زراره

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا غَابَ الْقُرْصُ فَإِنْ رَأَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ وَقَدْ صَلَّيْتَ أَعَدْتَ الصَّلَاةَ وَمَضَى صَوْمُكَ وَ تَكُفُّ عَنِ الطَّعَامِ إِنْ كُنْتَ أَصَبْتَ مِنْهُ شَيْئًا».^۲

این روایت دلالت دارد که با استتار قرص، وقت نماز مغرب فرا می رسد.

و همچنین حکم کشف خلاف نیز بیان شده است که اگر نماز را خواندی و بعد قرص خورشید را دیدی، یعنی معلوم شد که هنوز غروب نشده و اشتباه رخ داده بود، در این صورت باید نماز را اعاده کنی. و همچنین اگر روزه بودی و دیدی که

^۱ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۳۰، أبواب المواقی، باب ۱۶، ح ۱۶، ط الإسلامیة.

^۲ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۳۰، أبواب المواقی، باب ۱۶، ح ۱۷، ط الإسلامیة.

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۹/۱۱

غروب شد و افطار کردی و بعد معلوم شد که اشتباه کرده ای، روزه ات صحیح است و باید روزه خود را ادامه بدهی و از طعام خودداری کنی.

مؤثقه داود بن ابی یزید

و فِي الْمَجَالِسِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ».^۳

تعبیر غیوبت شمس اطلاق دارد و ممکن است به معنای استتار قرص باشد.

صحیحه عبدالله بن سنان

و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ مِنْ حِينَ تَغِيبُ الشَّمْسُ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ».^۴

این روایت بیان می کند که وقت مغرب از زمانی است که خورشید غروب می کند تا زمانی که ستاره ها در آسمان ظاهر شوند. منظور از ظهور ستاره ها، حالتی است که ستاره ها در آسمان به صورت پراکنده و مشخص دیده شوند و دیگر آسمان تاریک شود و ستاره ها کاملاً نمایان گردند. این روایت ابتدای وقت مغرب را همان غیبت شمس دانسته و پایان آن را به نمایان شدن ستاره ها محدود کرده است.

صحیحه زراره

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتَ الشَّمْسَ دَخَلَ الْوَقْتَانِ الظُّهْرُ وَالْعَصْرُ وَ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتَانِ الْمَغْرِبُ وَ عِشَاءُ الْآخِرَةِ».^۵

وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۳۱، أبواب المواقی، باب ۱۶، ح ۲۱، ط الإسلامیة. ۳

وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۳۳، أبواب المواقی، باب ۱۶، ح ۲۶، ط الإسلامیة. ۴

وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۳۴، أبواب المواقی، باب ۱۷، ح ۱، ط الإسلامیة. ۵

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۹/۱۱

این روایت نیز غیوبت شمس را بیان کرده است.

روایت صدوق

و عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُوسَى بْنِ يَسَارٍ الْعَطَّارِ عَنْ الْمَسْعُودِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَ أَبَانَ بْنِ أَرْقَمَ وَ غَيْرِهِمْ قَالُوا: «أَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِوَادِي الْأَخْضَرِ إِذَا نَحْنُ بِرَجُلٍ يُصَلِّي وَ نَحْنُ نَنْظُرُ إِلَى شُعَاعِ الشَّمْسِ فَوَجَدْنَا فِي أَنْفُسِنَا فَجَعَلَ يُصَلِّي وَ نَحْنُ نَدْعُو عَلَيْهِ (حَتَّى صَلَّى رَكْعَةً وَ نَحْنُ نَدْعُو عَلَيْهِ) وَ نَقُولُ هَذَا مِنْ شَبَابِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، فَلَمَّا أَتَيْنَاهُ إِذَا هُوَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَرَكْنَا فَصَلَّيْنَا مَعَهُ وَ قَدْ فَاتَتْنا رَكْعَةٌ فَلَمَّا قَضَيْنَا الصَّلَاةَ قُمْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا جُعِلْنَا فِدَاكَ هَذِهِ السَّاعَةُ تُصَلِّي فَقَالَ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ الْوَقْتُ»^۶.

جماعتی از اصحاب امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده‌اند که ما از مکه به سمت مدینه در حال حرکت بودیم. در مسیر، دیدیم جوانی زمانی که قرص آفتاب مستتر شد، مشغول نماز خواندن است، در حالی که ما هنوز شعاع آفتاب را می‌دیدیم. وقتی نزدیک‌تر رفتیم، دیدیم که حضرت امام صادق علیه السلام است و ایشان در حال نماز خواندن هستند.

ما یک رکعت عقب افتادیم، ولی به ایشان اقتدا کردیم. بعداً از حضرت پرسیدیم: آیا در چنین زمانی می‌توان نماز خواند؟ حضرت فرمودند: بله، زمانی که قرص آفتاب مستتر شود، وقت نماز رسیده است.

تعبیر «نحن ندعو عليه» را اگر به معنای دعا کردن بگیریم، معنایش این است که آن جماعت می‌گویند: ما آن جوان را دیدیم که مشغول نماز است و از این کار خوشمان آمد و او را دعا کردیم. بنابراین اگر این عبارت را اینطور معنا کنیم خود همین قرینه می‌شود که اینها از عامه بودند و از نمازی که در وقت استتار قرص خوانده می‌شود خوشنود بودند.

اما ظاهراً به قرینه «عليه»، نمی‌توانیم این عبارت را دعا بدانیم، بلکه باید به نوعی نفرین و تنقیص معنا کنیم، که در این صورت قرینه می‌شود بر اینکه اینها شیعه بودند و از نماز خواندن در چنین وقتی پرهیز می‌کردند.

به هر حال این روایت، فعل حضرت را نقل می‌کند.

^۶ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۳۱، أبواب المواقی، باب ۱۶، ح ۲۳، ط الإسلامیة.

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۹/۱۱

مسلم است که ما باید این روایت را حمل بر تقیه کنیم، چون در همان زمان اهل بیت علیهم السلام دو مذهب در مورد وقت نماز مغرب وجود داشت، که حضرات، نماز را پس از ذهاب حمرة مشرقیه عن قمة الرأس می خواندند، ولی جمیع عامه هنگام استتار قرص نماز می خواندند.

بنابراین باید بگوییم که در بین این جماعت، افرادی از اهل عامه نیز وجود داشتند، چون ما می دانیم که در بین اصحاب ائمه علیهم السلام و به خصوص در بین اصحاب امام صادق علیه السلام بسیاری از عامه هم حضور داشتند و از شاگردان حضرت محسوب می شوند. بنابراین باید بگوییم که افرادی از عامه هم در این جماعت بودند و حضرت از آنها تقیه کرده اند، یا ممکن است که مثلاً جاسوسی بین آنها بود و ممکن بود اگر حضرت تقیه نکنند این خبر در جاهای دیگر هم پخش بشود.

به هر حال این روایت حمل بر تقیه می شود، و از طرفی هم ضعیف است و قابل تمسک نیست.

چند روایت ضعیف دیگر هم داریم که تعبیر «غاب القرص» و «غابت الشمس» و «تواری القرص» و مانند اینها دارند.

به هر حال، تمام روایات در این طایفه اول، دلالت بر این دارند که وقت نماز مغرب، هنگام غیوبت و استتار شمس است.

البته تعبیراتی که در این نصوص آمده بود، اطلاق دارند و شامل دو صورت می شوند. یک صورت این است که استتار قرص و غیوبت شمس صورت بگیرد و هنوز ذهاب حمرة مشرقیه عن قمة الرأس محقق نشده باشد، و صورت دوم در جایی است که استتار قرص، به شرط ذهاب حمرة مشرقیه عن قمة الرأس باشد، که تعبیرات این نصوص می تواند شامل هر دو صورت بشود.

منتهی طبیعی با اولین فردش محقق می شود، بنابراین این نصوص ظهور اطلاقی دارند که نیازی به ذهاب حمرة مشرقیه از بالای سر نیست، و صرف استتار قرص برای تحقق غروب شرعی کافی است.

ولکن همانطور که گفتیم مذهب جمیع اهل عامه این است که اکتفاء به استتار قرص می کنند و به همین دلیل است که باید این نصوص را حمل بر تقیه کنیم.

این یک قاعده کلی است که هر جا که روایات متخالف باشند، و یک دسته از آنها موافق با فتوای عامه باشد، باید این روایات را حمل بر تقیه کنیم.

نصوص طایفه دوم

صحیحه برید بن معاویه

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُزُوَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَغْنِي مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا»^۷.

منطوق این صحیحه دلالت دارد که با ذهاب حمره مشرقیه غروب محقق می شود، و همچنین مفهوم شرط نیز دارد و تحقق غروب قبل از ذهاب حمره مشرقیه عن قمة الرأس را نفی می کند.

هنگام غروب آفتاب، ابتدا قرص خورشید مستتر می شود، ولی هنوز آسمان روشنایی دارد و در چنین زمانی در سمت مشرق، یک سرخی دیده می شود که این سرخی به تدریج سمت مغرب حرکت می کند. وقتی که این سرخی به بالای سر برسد و رد بشود، در چنین حالتی است که وقت نماز مغرب شده است.

بین استتار قرص و رسیدن حمره مشرقیه به بالای سر، چیزی حدود بیست دقیقه زمان می گذرد، و پس از گذشتن از روی سر تا رسیدن به مغرب و ذهاب حمره مغربیه نیز چیزی حدود بیست دقیقه زمان می برد.

صحیحه عبیدالله بن زراره

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «صَحْبَنِي رَجُلٌ كَانَ يُمَسِّي بِالْمَغْرِبِ وَ يُعَلِّسُ بِالْفَجْرِ وَ كُنْتُ أَنَا أُصَلِّي الْمَغْرِبَ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَ أُصَلِّي الْفَجْرَ إِذَا اسْتَبَانَ لِي الْفَجْرُ فَقَالَ لِي الرَّجُلُ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَصْنَعَ مِثْلَ مَا أَصْنَعُ فَإِنَّ

وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۲۶، أبواب المواقيت، باب ۱۶، ح ۱، ط الإسلامية ۷.

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۹/۱۱

الشَّمْسُ تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ قَبْلَنَا وَ تَغْرُبُ عَنَّا وَ هِيَ طَالِعَةٌ عَلَى مَرْقَدِ آخَرِينَ بَعْدُ قَالَ فَقُلْتُ إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُصَلِّيَ إِذَا وَجِبَتْ الشَّمْسُ عَنَّا وَ إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عِنْدَنَا لَيْسَ عَلَيْنَا إِلَّا ذَلِكَ وَ عَلَى أَوْلَئِكَ أَنْ يُصَلُّوا إِذَا غَرَبَتْ عَنْهُمْ»^۸

مراد از «یَمْسِي بِالْمَغْرَبِ» این است که این شخص به مجرد استتار شمس، غروب شرعی می کرد و همین را غروب می پنداشت. و مراد از «یَغْلَسُ بِالْفَجْرِ» هم این است که نماز صبح را در ظلمت شب و در هنگام فجر کاذب می خواند.

مراد از «وجبت الشمس» این است که حضرت نماز مغرب را در زمانی اقامه می کردند که خورشید به طور کامل غروب می کرد و روشنایی آن از بین می رفت و حمزه مشرقیه هم از روی سر رد می شد. چون یکی از معانی «وجوب»، سقوط و غروب است. و به قرینه مقابله با آن رجل که نماز را در هنگام استتار شمس می خواند، معلوم می شود که حضرت نمازشان را پس از ذهاب حمزه عن قمة الرأس بجا می آوردند.

راجع به نماز صبح هم حضرت می فرمایند که نمازشان را هنگامی اقامه می فرمودند که فجر آشکار می شد، یعنی فجر صادق.

بنابراین هم در مورد نماز مغرب و هم در مورد نماز صبح، نظر حضرت با نظر آن رجل متفاوت بود.

در ذیل همین روایت آمده که آن رجل به حضرت اعتراض کرد و گفت که چرا مثل من نماز نمی خوانی! و حضرت به او پاسخ دادند.

خود همین اعتراض، و پاسخ حضرت نشان می دهد که نظر او با نظر حضرت متفاوت بود.

در ذیل این روایت حضرت فرموده است: «و علی اولئک أن یصلوا إذا غربت عنهم»، یعنی عامه طبق نظر خودشان نماز می خوانند، ولی ما اهل بیت وقت نماز مغرب را پس از ذهاب حمزه مشرقیه از بالای سر می دانیم.

از همین عبارت معلوم می شود که مراد از «غروب شمس»، همان استتار قرص است. ولی مراد از «وجوب شمس» این است که حمزه مشرقیه نیز از بالای سر رد بشود.

^۸ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۳۱، أبواب المواقی، باب ۱۶، ح ۲۲، ط الإسلامیة.

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۹/۱۱

بنابراین این روایت هم دلالت دارد که مجرد استتار قرص کافی نیست و باید حمره مشرقیه هم رد بشود تا غروب شرعی محقق بشود.

صحیحه عبدالله بن وضّاح

و عَنْهُ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَضَّاحٍ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَوَارَى الْقُرْصُ وَ يَقْبِلُ اللَّيْلُ ثُمَّ يَزِيدُ اللَّيْلُ ارْتِفَاعًا وَ تَسْتَبِيرُ عَنَّا الشَّمْسُ وَ تَرْتَفِعُ فَوْقَ اللَّيْلِ حُمْرَةٌ وَ يُؤَدُّ عِنْدَنَا الْمُؤَدِّثُونَ أَفْصَلِي حِينَئِذٍ وَ أَفْطِرُ إِنْ كُنْتُ صَائِمًا أَوْ أَنْتَظِرُ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ الَّتِي فَوْقَ اللَّيْلِ فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَرَى لَكَ أَنْ تَنْتَظِرَ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ وَ تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِدِينِكَ»^۹

مراد از حمره در این روایت، حمره مشرقیه است، چون در هنگام غروب فقط یک حمره در آسمان دیده می شود و آن هم حمره مشرقیه است. و بعد از اینکه این حمره از بین رفت، در سمت مغرب حمره ای نمایان است که همان حمره مغربیه است و تا یک ربع یا بیست دقیقه هم ادامه دارد و بعد از بین می رود. بنابراین مراد از حمره در این روایت، همان حمره مشرقیه است.

مرسل احمد بن اشیم

و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشِيمٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ تَذَرِي كَيْفَ ذَلِكَ قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مُطْلٌ عَلَى الْمَغْرِبِ هَكَذَا وَ رَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ فَإِذَا غَابَتْ هَاهُنَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا»^{۱۰}

«مطل» به معنای مشرف است، یعنی مشرق نسبت به مغرب اشراف دارد.

سپس حضرت دست راست شان را بالاتر گرفته و دست چپ را پایین تر قرار دادند و فرمودند که مشرق بر مغرب اشراف دارد و اگر خورشید از سمت چپ غایب بشود، روشنایی از سمت راست از بین می رود، و از این بیان تصویری برای بیان نحوه غروب استفاده فرمودند.

وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۲۹، أبواب المواقیف، باب ۱۶، ح ۱۴، ط الإسلامیة. ۹

وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۲۷، أبواب المواقیف، باب ۱۶، ح ۳، ط الإسلامیة. ۱۰

مرسل ابن ابی عمیر

و عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «وَقْتُ سُقُوطِ الْقُرْصِ وَ وُجُوبِ الْإِفْطَارِ (مِنَ الصَّيَامِ) أَنْ تَقُومَ بِحِذَاءِ الْقِبْلَةِ وَ تَتَفَقَّدَ الْحُمْرَةَ الَّتِي تَرْتَفِعُ مِنَ الْمَشْرِقِ فَإِذَا جَارَتْ قِمَّةُ الرَّأْسِ إِلَى نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَقَدْ وَجَبَ الْإِفْطَارُ وَ سَقَطَ الْقُرْصُ».^{۱۱}

این روایت ضعیف است منتهی ضعف سند آن با عمل مشهور جبران می شود.

البته مشهور، قائل به اعتبار مراسلات ابن ابی عمیر هستند. ولی ما مثل مرحوم آقای خویی قائل هستیم که مراسلات ایشان اعتباری ندارد. و در مورد روایات مستند ایشان هم ما قائل نیستیم که همه روایتی که بین ایشان و امام معصوم علیه السلام واقع شده اند وثاقت دارند، بلکه به نظر ما، اصحاب اجماع کسانی هستند که وثاقت خودشان اجماعی است، ولی افراد بین آنها تا امام معصوم علیه السلام باید بررسی سندی و رجالی شوند.

به هر حال این روایت مرسل است، و ضعف سند دارد، منتهی ضعف سند آن با عمل مشهور جبران می شود.

ممکن است کسی بگوید روایات زیادی در این باب داریم و معلوم نیست که اصحاب به خصوص این روایت عمل کرده باشند، بنابراین نمی توانیم ضعف سند این روایت را جبران کنیم.

پاسخ ما این است که ما قرینه ای داریم که اصحاب به همین روایت عمل کرده اند و آن تعبیر «قمة الرأس» است که در این روایت آمده است و در هیچ روایت دیگری نیامده است. و از طرفی هم می بینیم که اصحاب در کلمات خودشان از این تعبیر «قمة الرأس» استفاده کرده اند. بنابراین معلوم می شود که به همین روایت تمسک کرده اند.

روایت عمار ساباطی

و عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَمَّارِ السَّابِاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّمَا أَمَرْتُ أَبَا الْخَطَّابِ أَنْ يُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ حِينَ زَالَتِ الْحُمْرَةُ (مِنْ مَطْلَعِ الشَّمْسِ) فَجَعَلَ هُوَ الْحُمْرَةَ الَّتِي مِنْ قِبَلِ الْمَغْرِبِ وَ كَانَ يُصَلِّي حِينَ يَغِيبُ الشَّفَقُ».^{۱۲}

وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۲۷، أبواب المواقيت، باب ۱۶، ح ۴، ط الإسلامية. ۱۱

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۹/۱۱

ابا الخطّاب، محمد بن ابی زینب است که از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است، اما از اصحاب فاسد به شمار می‌رفته و همیشه برعکس آنچه حضرت می‌فرمود عمل می‌کرد، به‌طوری که در روایات زیادی لعن بر او واقع شده است. در این روایت آمده است که حضرت به او فرمودند هنگامی که خورشید از مطلع شمس غروب کند، نماز مغرب را بخوان. غروب خورشید از مطلع شمس به این معناست که حمزه مشرقیه و روشنایی که در سمت مشرق وجود دارد از بین برود. اما او وقت نماز مغرب را زمانی می‌دانست که حمزه مغربیه از بین می‌رفت، و به این نحو با فرموده حضرت مخالفت می‌کرد.

بنابراین، عمل او نه با عامه موافق بود و نه با امامیه! چون عامه هنگام استتار شمس نماز می‌خوانند، و امامیه نیز هنگام ذهاب حمزه مشرقیه عن قمة الرأس، ولی ابا الخطّاب نمازش را هنگام ذهاب حمزه مغربیه می‌خواند.

مراد از شفق که در ذیل این روایت آمده است همان حمزه مغربیه است.

صحیحه اسماعیل بن جابر

وَعَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ وَقْتِ الْمَغْرِبِ قَالَ مَا بَيْنَ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى سُقُوطِ الشَّفَقِ».^{۱۳}

مراد از غروب شمس در این روایت، ذهاب حمزه مشرقیه عن قمة الرأس است، و مراد از سقوط شفق، ذهاب حمزه مغربیه است.

فاصله زمانی بین ذهاب حمزه مشرقیه عن قمة الرأس تا ذهاب حمزه مغربیه که چیزی بین یک ربع تا بیست دقیقه است زمان انجام نماز مغرب است.

^{۱۲} وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۲۸، أبواب المواقيت، باب ۱۶، ح ۱۰، ط الإسلامية. ۱۲

^{۱۳} وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۱۳۳، أبواب المواقيت، باب ۱۶، ح ۲۹، ط الإسلامية. ۱۳

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۹/۱۱

البته ما قائل هستیم که این وقت، وقت فضیلت نماز مغرب است، و گرنه اصل وقت فریضه تا چهار رکعت مانده به نیمه شب ادامه دارد.

به هر حال در اینجا دو طایفه روایت داشتیم که طایفه اول، استتار قرص را بیان کرده بودند، و طایفه دوم ذهاب حمره مشرقیه عن قمة الرأس را وقت نماز مغرب دانسته بودند.

ما باید با طایفه دوم از نصوص، طایفه اول را تقیید بنیم.

طایفه اول از روایات، که استتار قرص را بیان کرده بودند، اعم هستند و شامل زمان استتار قرص خورشید، و زمان ذهاب حمره مشرقیه عن قمة الرأس می شوند. چون غیوبت شمس و استتار قرص در هر دو زمان صادق است. و به همین دلیل است که می گوئیم طایفه اول، ظهور اطلاقی دارند و شامل استتار قرص نیز می شوند، چون طبیعی با اولین فردش محقق می شود. بنابراین، نصوص طایفه اول فی حد نفسه ظهور اطلاقی دارند و شامل استتار قرص هم می شوند، ولی با نصوص طایفه دوم این اطلاق را قید می زنیم و می گوئیم که مراد از غروب شرعی، آن استتار قرص و غیوبت شمسی است که با ذهاب حمره مشرقیه همراه بشود، بنابراین صرف استتار قرص کافی نیست.

این یک راه حل برای جمع بین نصوص بود.

راه حل دیگری را هم صاحب حدائق ذکر کرده است و آن این است که باید نصوص طایفه اول را حمل بر تقیه کنیم، چون مذهب عامه همین است که استتار قرص را کافی می دانند.

عرض ما این است که این حرف فی حد نفسه خوب است، منتهی نوبت به این حرف نمی رسد، چون وقتی که بین دو طایفه از روایات، جمع عرفی داشته باشیم دیگر نباید یک دسته از روایات را کنار بگذاریم.

بنابراین به نظر ما راهکار اصلی همان جمع عرفی بین این دو طایفه از روایات است که باید با طایفه دوم، اطلاق طایفه اول را قید بنیم.